

گفت‌وگو با سیدقاسم یاحسینی به بهانه انتشار «تاریخ از پائین»؛

«تاریخ از پائین» تاریخ بی‌تاریخ‌هاست

سیدقاسم یاحسینی، نویسنده، پژوهشگر و مورخ اجتماعی بوشهری می‌گوید: «تاریخ از پائین»، تاریخ رعیت است، تاریخ بردگان است، تاریخ زنان و کودکان است. تاریخ اقلیت‌های قومی، زبانی، نژادی، مذهبی و جنسی است. تاریخ شکست‌خوردگان، مطرودان و مورد غضب‌شدگان است. خلاصه تاریخ «بی‌تاریخ»‌هاست.

«تاریخ از پائین» عنوان تازه‌ترین اثر سیدقاسم یاحسینی، نویسنده و مورخ اجتماعی بوشهری است که به تازگی به همت انتشار «هامون نو» راهی بازار کتاب شده است. وی در کارنامه خود نگارش و انتشار بیش از «۱۵۰ اثر را در حوزه فرهنگ و تاریخ شفاهی جنوب کشور، ثبت و ضبط کرده است.

یاحسینی در این سال‌ها با تالیف آثاری مستند و منحصربه‌فرد در عرصه تاریخ و رجال تأثیرگذار جنوب و همچنین زنان این اقلیم، در حوزه توسعه فرهنگی استان بوشهر و تبیین جایگاه این منطقه جغرافیایی در تاریخ ایران تلاش کرده است. وی در مقدمه کتاب «تاریخ از پائین» در تشریح موضوع این کتاب نوشته است:

موضوع «تاریخ از پائین» یا به‌عبارتی «تاریخ اعماق» تاریخ زندگی توده‌هاست. زندگی عادی و معمولی، بدون قدرت و ثروت. در باب «تاریخ از پائین» به زبان فارسی مطالب اندکی وجود دارد. حتی مورخان و پژوهشگران ایرانی عموماً با مبانی نظری و ریشه‌های تاریخی این نوع نگرش به تاریخ و تاریخ‌نگاری، چندان آشنا و مأنوس‌نیستند.

گفت‌وگوی مفصلی را با سیدقاسم یاحسینی پیرامون این کتاب انجام داده‌ایم که در ادامه از نظر مخاطبان می‌گذرد.

آقای یاحسینی نخست برای مخاطبان ما «تاریخ از پائین» را تعریف کنید؟

در خصوص تعریف «تاریخ از پائین» باید گفت که فلاسفه تحلیلی درباب مشکلات و معضلات به‌دست‌دادن دقیق «تعریف» بحث‌های بسیاری کرده و می‌کنند. دادن یک تعریف خاص و مشخص از مفهوم تاریخ از پائین نیز مشمول چنین امری است. فلاسفه تاریخ متأخر که پیرو تاریخ از پائین هستند، تعریف‌های چندی از آن داده‌اند، اما اجازه بدهید برای آسان کردن کار، برداشت خودم را از این مفهوم ارائه بدهم. هر علمی یک‌سری کلیه‌واژه‌ها، اصول و مبانی نظری و عملی و حتی زبان خاص خود را دارد که آن شاخه از علم را از دیگر علوم متمایز می‌کند، اما علم تاریخ، شاید از معدود علوم‌ی باشد که فراخی و گستره آن به همه عرصه‌های زندگی بشر مربوط می‌شود.

با وجود این، اگر قرار باشد چند کلیه‌واژه برای نگرش و بینش «تاریخ از پائین» داشته باشیم، شاید این کلمات کلیدی و محوری باشند: محرومان، فرودستان، تهیدستان، اقلیت‌ها، دیوانگان، دگرپاشان، زنان، مطرودان، درخاشیه‌ماندگان، نابهنجارها، نابهنگام‌ها، شکست‌خوردگان، ضعفا، ناتوانان، بیماران، بزهکاران، مظلومان. بنابراین تاریخ از پائین، نوعی نگرش و بینش تاریخی است که معمولاً از تاریخ‌نگاری رسمی و خصوصاً تاریخ سیاسی حاکمان، فاصله می‌گیرد و به سراغ بود و باش توده مردم در گسترده‌ترین قلمرو خودش می‌رود.

آیا می‌توان این نگرش تاریخی را «مکتب» دانست؟

ما مکتب‌های مختلف تاریخی داریم که در ذیل آن‌ها، انواع تواریخ پژوهش و نوشته می‌شود. تواریخی چون تاریخ سیاست، تاریخ ارتش، تاریخ دولت، تاریخ قدرت، تاریخ دین، تاریخ اداری، تاریخ ادبیات، تاریخ تکنولوژی و صنعت، تاریخ فلسفه، تاریخ فرهنگ، تاریخ اشیاء، تاریخ خُرد، تاریخ مردان نامی و... اما همه این موضوعات ربط چندانی به «تاریخ از پائین» ندارند و بیشتر «تاریخ از بالا» به‌شمار می‌روند.

«تاریخ از پائین» اگر چه بر پایه یک سلسله اصول، فلسفه و بینش خاص بنا شده، اما خود فی‌نفسه «آگاهی تاریخی» تولید نمی‌کند، بلکه بینش و نگاهی است که منجر به تولید نوعی تازه از «آگاهی تاریخی» می‌شود. موضوع تاریخ از پائین و تاریخ اعماق، تاریخ زندگی توده‌ها در وسیع‌ترین تصور ممکن از دیرباز تا امروز است. زندگی عادی و معمولی انسان‌ها، بدون قدرت و ثروت و البته در چالش با قدرت و ثروت!

چرا این مبحث مهم در تاریخ نگاری ما ایرانیها نادیده گرفته شده است؟ آیا این نادیده‌نگاری ناشی از ضعف مورخان ایرانی در آشنایی با مبانی نظری و ریشه‌های تاریخی این نوع نگرش تاریخی است؟

اگر به تاریخ تاریخ‌نگاری در ایران بنگریم، ما سنت تاریخ‌نگاری نقلی بسیار قوی و پرتعدادی از دیرباز تا عصر قاجار داشته‌ایم؛ اما خبر چندانی از تاریخ تحلیلی نبوده است. وضع در جهان اسلام نیز چنین بوده، کما این‌که پدیده «ابن خلدون» در فرهنگ و تمدن اسلامی نه تنها ادامه ادامه پیدا نکرد، بلکه چنان از یاد و خاطره عمومی مسلمانان رفت که اگر غربی‌ها او را کشف و به خودمان معرفی نمی‌کردند، معلوم نبود چه می‌شد!

بنابراین ما در سنت تاریخی خود، نگارش تاریخ تحلیلی نداشته‌ایم و هنوز هم کم و بیش به‌طور عموم نداریم. به کتاب‌های پُر تعداد تاریخی که داخل ایران منتشر می‌شود، نگاه کنید؛ اغلب قریب به اتفاق آن‌ها مبانی نظری و بنیادهای تئوریک ندارند. موضوع فقط درباب تاریخ از پائین نیست، کل علوم انسانی چنین است. ما چند جامعه‌شناس، روان‌شناس، فیلسوف، نمایاشه‌منویس، موسیقیدان، نویسنده و ... در قد و قواره جهانی داریم. کدام مکتب در علوم انسانی به‌نام ایرانیان معاصر ثبت شده و رقم خورده است. سهم ایرانیان فرضاً در نظریه‌های مهم علوم‌ی چون جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، انسان‌شناسی فرهنگی، زبان‌شناسی چیست؟ در باب تاریخ از پائین نیز همچنین؛ در دانشگاه‌ها و رشته تاریخ، دانشجوی ایران چه حجم علوم انسانی و نظریه می‌خواند؟ چه مقدار با کارهای متدیک آشنا می‌شود؟ بنابراین باید عرض کنم به‌دلیل ضعف مُفِرد علوم انسانی در ایران، به‌مانند که جماعتی اساساً با آن دشمنی آشکار دارند و برخی نیز سودای «اسلامیم کردنش را دارند، روش‌ها و نگرش‌های تاریخ‌نگاری نیز در ایران چندان رونقی ندارد. دانشجو البته چند

واحد «روش تحقیق» و «فلسفه تاریخ» و احیاناً مکاتب تاریخی می‌خواند، اما برون‌رفت و خروجی نهایی آن چیست؟ همه با رساله‌های پایان تحصیلی در حوزه علوم انسانی و تاریخی آشنا هستیم و نیاز به تکرار من نیست.

تاریخ از پائین از کدام ریشه‌های فکری و فلسفی تغذیه می‌کند یا به کدام نظریه‌ها گرایش دارد؟

مبانی فکری و نظری تاریخ از پائین، محصول فشرده دست‌کم ۲۰۰ سال تاریخ پُرتحول مغرب‌زمین در زمینه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری است. از «ویکو» و «متسکیو» گرفته تا مارکس و جنبش چپ نوین در دهه شصت ـ هفتاد قرن بیستم. از انقلاب کبیر فرانسه و کمون پاریس بگیر تا وضعیت استعمار در هندوستان و جنبش ماه مه ۱۹۱۷م. در فرانسه و سپس مغرب‌زمین، تاریخ از پائین، یک‌شبه به‌وجود نیامد. حاصل یک فرایند طولانی بود. حتی چنین تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری فرضاً در آمریکا، انگلستان فرق می‌کند با اینتایا و آلمان. حاصل و میکس شده جریان‌های مختلف فلسفی، فکری، اجتماعی و سیاسی نهایتاً منجر به ظهور تاریخ‌نگاری‌هایی با عنوان «تاریخ خُرد»، «تاریخ اجتماعی»، «تاریخ از پائین»، «تاریخ روزمره»، «تاریخ پسااستعماری» و اخیراً تاریخ فمینیسم، در شقوق مختلف آن، شد.

من در کتابم به بخش‌هایی از این موضوعات پرداخته‌ام. دخترم خانم سیده‌خانم فاطمه یاحسینی که مترجم است، کتابی در همین باب ترجمه کرده که امیدوارم به‌زودی چاپ و منتشر شود. در آن کتاب، مطالب خوبی درباره «تاریخ خُرد»، «تاریخ روزمره»، تاریخ اجتماعی و نسبت و روابط این نوع تاریخ‌نگاری‌ها با هم آمده

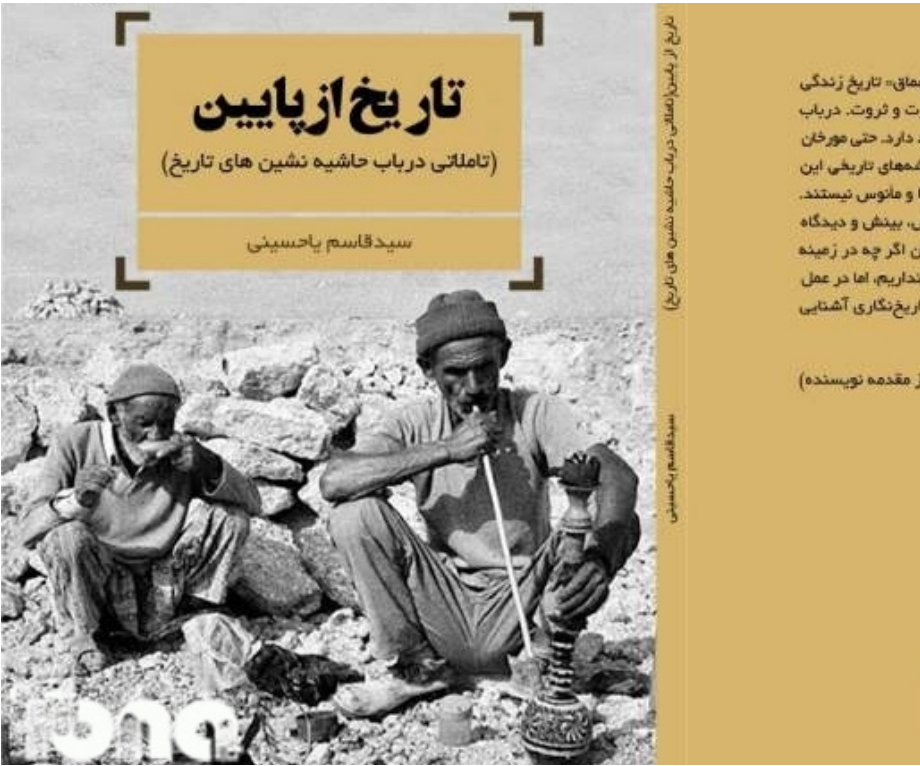
سرمایه‌داری و بورژوازی، برجسته کردن وقایع خلقی در ماجرای «کمون پاریس» و وقایع بین‌الملل اول، نقش درازآهنگی در عوض کردن نگاه به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری نوین در اروپا و بعدها حتی در جهان سوم داشت.

تاریخ از پائین نیز، هم در مبانی فلسفی و هم در روش تاریخ‌نگری، بسیار وامدار مارکس و مارکسیسم است. برخی، البته با کمی اغراق، نگارش و انتشار کتاب «تکوین طبقه کارگر در انگلستان» نوشته ادوارد پالمر تامپسون را نقطه عطفی در تاریخ‌نگاری «تاریخ از پائین» و طبقه کارگر می‌دانند. کتاب امروز کلاسیک شده «وضع طبقه کارگر انگلیس» نوشتهٔ فردریش انگلس هم که جای خودش دارد.

همچنین مورخ و فیلسوف تاریخی چون اریک‌هاسیام، یک مورخ مارکسیست به اسم «گئورگ زوده» را مبدع و مروج «تاریخ اعماق» می‌داند که به‌نوعی همان «تاریخ از پائین» است. در یک نگاه فشرده باید گفت که اندیشه‌های مارکس و تلاش‌های برخی از فیلسوفان و مورخان مارکسیست، سهم برجسته‌ای در شکل‌گیری و اشتهارت تاریخ از پائین، تاریخ اعماق، تاریخ روزمره و ... داشته است.

دلایل مهوریت نگرش تاریخ از پائین در مباحث تاریخی ایران چیست؟

فکر کنم در بالا به این پرسش پاسخ دادم. در تاریخ‌نگاری ما ایرانیان، روی‌آوری به مطالعات و علوم اجتماعی کاربردی فوق‌العاده ضعیف است. مورخان این دیار، چندان با نظریه‌های علوم اجتماعی و به‌خصوص کاربرد آن در تحقیقات تاریخی،



آشنایی و تسلط چندانی ندارند. اجازه بدهید مثالی بیاورم. چند سال پیش، کتابی از سوی یک مؤسسهٔ دولتی درباره کاربرد نظریه «تاریخ فرهنگی»، بر اساس نوشته «پیتر برک» و تطبیق آن با موضوع جنگ تحمیلی ایران و عراق منتشر شد. من وقتی این کتاب را خواندم، از فقر نگاه، مُتد و بی‌خبری موجود در ایران از مبانی نوین تاریخ‌نگری و در اینجا، تاریخ فرهنگی حیرت کردم. به‌جز یک نفر انسان‌شناس که حرف‌های نسبتاً خوبی زده بود، دیگران ظاهراً اصلاً متوجه موضوع نشده بودند! بحث در آن کتاب، انطباق مطالعات جنگ تحملی با مبانی تاریخ فرهنگی بود، اما کمتر فردی حتی در حد طرح موضوع در آن کتاب، موفق به چنین کاری شده بود و یا انبوه کتاب‌های در ظاهر فمینیستی است که در سه دهه اخیر در داخل ایران در حال تولید است. غالب نویسندگان، حتی شناخت اجمالی هم از نشریات نوین فمینیستی و به‌خصوص تحولات این نگرش از دهه نود

قرن بیستم تا امروز در غرب ندارند. فرضاً هنوز مدافع سینه چاک «عصر مدرسالاری» هستند؛ یعنی فرضیه مورگان و انگلس در قرن نوزدهم!

نخستین بار چه کسی یا چه اثری جرعه ورود به مبحث «تاریخ از پائین» را در ذهن شما ایجاد کرد؟

نسل ما نسل دکتر علی شریعتی است؛ شریعتی، زمانی بُت فکری نسل ما بود؛ سیزده، چهارده ساله بودم که کتابچه‌ای از دکتر شریعتی به اسم «آری چنین بود برادر!» به‌دستم رسید. خواندن این کتاب، نگاه مرا به تاریخ آدم و عالم عوض کرد. از همان سن، احساس همبستگی خاصی با محرومان و توده‌های مورد ستم قرار گرفته کردم تا سال‌ها بعد، هیچ آشنایی با مبانی نظری و عملی تاریخ از پائین نداشتیم، اما خواندن همان جزوه خطابی-احساسی کوچک، مرا با خود بُرد و همچنان هم می‌برد! به‌مانند که روزگار نوجوانی من، رونق گفتمان سوسیالیسم و ماکسیسم در جهان و ایران بود و طرفداری از «خلق محروم» شعار همهٔ احزاب چپ و اسلامی بود. هیچ حزب و جناحی نبود که آشکارا از ظلم، ستمگر و طبقه استثمارگر طرفداری تئوریک کند. همه طرفدار محرومان و به‌قول آن سال‌ها «مستضعفین» بودند. بسیاری از نسل ما، کتاب «مغضوبین روی زمین» فرانتس فانون را خوانده بودند و «خلق» شده بودند. طبیعی است: «از کوزه برون همان تراود که درآوست!»

اهمیت پرداختن به تاریخ از پائین در چیست؟

تاریخ از پائین، احوال و بود و باش توده‌های محروم از تاریخ است. انبوه مردمی که در هیچ متن تاریخ رسمی، نظر و عنایتی به آنان نشده است. به‌تعبیر قرآنی «ارازل الناس» و به‌تعبیر متون تاریخی عصر قاجار، بخشی از تاریخ از پائین، تاریخ «رعیت» است. تاریخ بردگان است. تاریخ زنان و کودکان است. تاریخ اقلیت‌های قومی، زبانی، نژادی، مذهبی و جنسی است. تاریخ شکست‌خوردگان، مطرودان و مورد غضب‌شدگان است. خلاصه تاریخ «بی‌تاریخ»‌هاست.

زنان، در تاریخ از پائین برخلاف تاریخ از بالا، جایگاه برجسته‌ای دارند، این‌گونه نیست؟ آیا این مسئله مربوط میشود به اینکه زنان در دوره‌های تاریخی مختلف در ایران در زیر سیطره و نگاه مردسالاری قرار داشتند و مجالی برای حضور آنها در جامعه مهیا نبود؟

در نگرش و تاریخ‌نگری تاریخ از پائین، معمولاً زنان و کودکان، یکی از محورهای اصلی هستند. خصوصاً مورخ تاریخ از پائینی که دید و نگاه فمینیستی و پسافمینیستی هم به مقولات تاریخی و تحولات اجتماعی داشته باشد. می‌توان تاریخ از پائین نوشت، با حذف زنان! بسیاری از تاریخ‌های روستایی و کشاورزی و حتی تاریخ جنبش‌های کارگری که در غرب و چندتایی هم در ایران نوشته شده، به‌نوعی تاریخ از پائین بود، اما با نگاه مسلط مردسالارانه و کم‌رنگ کردن زنان!

فرضاً کارهای اولیه مکتب آتال در فرانسه، خصوصاً کارهای مارک بلوخ و لوسین فور، همچنین نگاه مردسالار مارکس به تاریخ اروپا و کورجنسی او، هر چند برخی اخیراً تلاش دارند تا با اتهام‌زنی به فردریش انگلس، کارل مارکس را فمینیست! جلوه داده و معرفی کنند.

جالب است بدانید که جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی در غرب در قرن نوزدهم، حتی بین‌الملل اول، کورجنس بودند و چنانکه باید به زنان کارگر، عنایتی نداشتند. حتی برخی از متفکران و رهبران اتحادیه‌های کارگری مغرب زمین، رسماً و علناً مخالف حضور زنان بودند. مخالفت پرودون، سوسیالیست و آنارشیزست مشهور فرانسه با زنان که معروف است. بسیاری از اتحادیه‌های کارگری در انگلستان، آلمان و فرانسه در قرن نوزدهم، اجازه عضویت زنان را نمی‌دادند! در ایران خودمان نیز همه مطالعات کارگری که از عصر مشروطه تا امروز شده، اغلب رنگ و بوی مردسالاری دارند، حال آن‌که به‌نوعی همه آن مطالعات نیز تاریخ از پائین به‌شمار می‌روند. بنابراین نسبت مستقیمی بین تاریخ از پائین و موضوع زنان وجود ندارد.

ما در کشور خودمان، انبوه کتاب درباره تاریخ جنبش کارگری از مشروطه تا امروز داریم، اما سهم زنان در این تاریخ‌نگاری چیست؟ بسیار نادر، نحیف و لاغر.

مثلاً آیا در جریان سوسیال دموکرات‌ها و «مجاهدین» عصر

مشروطه، هیچ زنی وجود نداشت؟ عموماً فقط از «زینب پاشا» حرف می‌زنند، که البته «مجاهد» نبود، اما ابعاد کار خیلی بیشتر و پیش‌تر است. آن زنانی که در جنبش مقاومت تبریز در جنگ‌های ستارخان و باقرخان کشته شدند، پس چه بودند؟ آن زنانی که مورگان شوستر از آنان در «اختناق ایران» از آنان یاد می‌کند، چه بودند؟ سهم زنان کمونیست در عصر رضاشاه، پس از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتا و پس از کودتا تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ چه بود؟ چرا کسی خانم ارانی را نمی‌شناسد؟ و یا چنان‌که ویلم فلور و خانم استفانی کرونین نشان داده‌اند، در طول تاریخ ایران از عهد صفوی تا امروز، همیشه یک پای ثابت «شورش نان» زنان بوده‌اند، اما تا همین چندی پیش، عملاً حضور و نقش آنان، نادیده گرفته می‌شد. نکتهٔ بسیار مهمی که باید به آن اشاره اجمالی شود، ذهنیت مردسالاری در جامعه ایران ما چنان بود که به‌لحاظ تئوریک و مذهبی، زن اصلاً و اساساً نمی‌توانست پادشاه بشود و باشد. کافی است شما تاریخ ایران را از عصر آق‌قوینلوها و قراقوینلوها تا دوره صفوی و زندهی بخوانید تا براینان موضوع روشن شود. فرضاً همان منابع مردسالارانه و کلاسیک عصر صفوی تصریح کرده‌اند که پری‌خان‌خانم، دختر مقتدر و زیرک شاه‌اسماعیل صفوی، چنان قدرتی داشت که می‌توانست به‌راحتی پادشاه شود، اما چون زمینه ذهنی و عینی برای چنین «سلطنت زنانه‌ای» وجود نداشت، ناچار شد زمینه را برای این و آن شاهزاده صفوی فراهم کند. دست آخر هم مزد فراهم کردن زمینه برای به‌قدرت رسیدن شاه محمدرضاخنده به پادشاهی را به او دادند و خفه‌اش کردند! آن هم به‌سعایت یک زن؛ یعنی مهد علیا، همسر خدابخنده! تاریخ از پائین، به چنین لایه‌هایی از تاریخ هم می‌پردازد و با آن کار دارد، هر چند چنین تواریخی به ظاهر متعلق به تاریخ سیاسی و قشر حکمران جامعه است.

شما در کتاب «تاریخ از پائین» به افق‌های متنوع این نگرش تاریخی اشاره کرده‌اید. این نوع نگاه تاریخی چقدر در شناسایی تاریخی اجتماعی این اقلیم مؤثر ظاهر میشود؟

بسیار زیاد مؤثر است. اگر بپذیریم که این حق هر نسل است که خودش، تاریخ گذشتگان را از نو بنویسد، درخواستیم یافت که تاریخ ایران، از ابعاد مختلف، چقدر جای کارهای نکرده، راه‌های نهفته و حرف‌های نزده دارد. فرضاً اگر قرار باشد با دید و نگرش تاریخ از پائین مقولاتی چون انقلاب بهمن ۱۳۵۷، جنگ تحملی ایران و عراق و چهل و چند سال تاریخ پر فراز و نشیب جمهوری اسلامی ایران را بنویسیم، چقدر می‌توان کار کرد و حرف‌های نو زد. حالا نوشتن تاریخ‌های نو با نگرش‌های جدید و استفاده از نظریه‌های علوم انسانی در مورد فرضاً عیلامی‌ها، مادها، سامانیان، ایلخانیان، تیموری‌ها و صفوی که به‌ماندا! من بر این باورم که باید تاریخ ایران از از عیلامی‌ها تا جمهوری اسلامی از نو نوشت؛ مثلاً توجه کنید، تمام تواریخ کلاسیک عمومی ایران، مبدع و شروع تاریخ را از «مادها» آغاز کرده و هزاران سال تاریخ درخشان و باورنکردنی «عیلامی» را نادیده فرض می‌گیرد، چرا؟ به‌خاطر سلطهٔ تئوریک آریارگایی! هنوز هم بسیاری از مردم ایران نمی‌دانند که مادها و حتی هخامنشیان، تمدن و آداب حکومت‌داری و همچنین خط و کتابت و فرهنگ را از عیلامی‌ها اخذ کردند؛ یعنی این عیلامی‌ها بودند که با آموزش خط و کتابت به آریایی‌ها، آنان را از «مقابل تاریخ»، وارد «تاریخ» کردند! قلمرو تاریخ از پائین، تمام عرصه تاریخ بشری است از انسان نئاندرتال تا امروز! مثلاً آیا نئاندرتال‌ها هم بردگی داشتند؟ رفتارشان با اسرای جنگی چطور بود؟ شیوه ختنن و زناشویی آنان چه بود؟ زنان چه جایگاهی در میان آنان داشتند؟ مفهوم «کودکی» در میان آنان چه بود و ...

با توجه به توضیحات شما در کتاب، یافتن منابع و مأخذ یکی از دشواریهای نگارش آثاری در خصوص تاریخ از پائین است. شما برای رفع این نقیصه از چه روش‌ها یا منابعی کمک گرفتید؟ برای پاسخ به این پرسش، اجازه بدهید از یک روش و ترفند مهم نوم چامسکی، فیلسوف زبان و کنشگر سیاسی مشهور آمریکایی، در افشای جنایات ندبای سرمایه‌داری و امپریالیسم آمریکا وام بگیرم. چامسکی همواره در کارها و افشاگری‌های سیاسی خود، منبع اصلی و همیشگی‌اش همان مطبوعات و رسانه‌های علنی است که به‌وفور در دنیای سرمایه‌داری چاپ و منتشر می‌شود. نشریاتی مثل تایمز، نیویوریک، اکونومیست، اشپیکل و حتی رسانه‌ای فیکی چون فاکس‌نیوز! چامسکی می‌گردد و لایه‌ای همان منابع، موارد خام و اولیه خودش را تهیه می‌کند! این را بارها و بارها منابع مختلف هم بیان کرده است که «من از هیچ منبع محرمانه یا سری در نوشته‌ها و افشاگری‌هایم استفاده نمی‌کنم. منابع من همین منابع عادی است که همه به آن دسترسی دارند.» (نقل به مضمون)

در تهیه منبع و مأخذ برای تاریخ از پائین نیز مورخان معمولاً از همان منابعی استفاده می‌کنند که در دسترس دیگر مورخان هم هست. فرضاً شما دو کتاب مهم «وقایع اتفاقیه یا گزارش خفیه‌نویسان»، (به‌کوشش سعیدی سیرجانی) و «زیر پوست شهر»، (به‌کوشش خدابخش‌نصروه اتحادیه‌ا) را در نظر بگیرید. این دو کتاب در اختیار همه هست، اما مورخی که نگاه فمینیستی و یا تاریخ از پائین دارد، فکت‌ها و مطالبی از آن کتاب‌ها به‌دست می‌آورد که مورخ مثلاً سیاسی یا نظامی، به آن فاکت‌ها اعتنایی ندارد. قبول دارم که برای مورخ از پائین و تاریخ جنبش زنان، منابع فوق‌العاد کم است، خصوصاً در تواریخ محلی، اما اگر مورخی چشم‌ها را بشوید و جور دیگری به منابع به‌ظاهر «ساکت» نگاه کند، همان منابع سرشار از سخن هستند! همچنین اگر مورخی، با نظریات و علوم اجتماعی نیز عمیقاً آشنا باشد، چیزهایی کشف خواهد کرد، باورنکردنی!

و سخن پایانی شما؟

سخن پایانی آنکه مورخان ایرانی و محافل تولید تاریخ، باید توجه عملی بیشتری به روش‌های نوین تاریخ‌نگاری و علوم اجتماعی کنند تا در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری حرف‌های تازه بزنند و وفادار افق‌های نوینی شوند. همین!